بازرسی شد
۲۷ - ۳۶

بازدید شد

کتابخانه ... ملی
شماره ثبت کتاب ۸۲۷۳
۹۱۸۹۶
کتاب حدائق ...
مؤلف سیوطی
موضوع
۱۵۵۱
۴۷۰۹

خطی - فهرست شده -
۵۷۴۱

مجلس شورای ملی

حاشا لكم ان تغفلوا عن حالى

هو غافل فى حبكم عن حاله

[illegible]

ذات دوم [illegible]

[illegible]

جره صغير وجره عظيم قلب الاحمق في فمه ولسان العاقل في قلبه

في ذمة الله من خطا

هو اكل والعجز ... صحيح

لو جاز ان تسلك العفانا

لقد فرتنا كل حفن جريح

لكنه البين معتدلة

وانت لا تسلك الا صحيح

من لامته للعجم والفقر نخجت

غاض الوفاء وفاض الغدر

ما قد اختلف من للقول والعمل

من قسى قريب بعد العش

فشكك يفعل القول وبعضهم

مرزق للشان بقول الا لا يفعل

تطبيق الاعداد

پلشناز غامی میرزا دراز نخود عدس بغیر

شعر امر

غاف یزد اصفهان کرمان عاشقی وزارت

وزیر گرزن پر خواب محبوب ثوبیر نزاع

عقرب شمشیر مطلوب صباح لعل پرنس

رسول لا اله الا الله حیدر حب محمد دلبری یزید

ارمنی نمرود بیماد نشکر هجر می

پیر محتاج کبک ساوجی طهران

نقد پدرت گردن سک

البالغ فی الجمل

۳۶۵

مجلس شو...
کتابخانه

ine kitab khellè djènabé hadji
Mirza Makemm
neuskhah ist bèsyar merghub
ve bendeh anra bèkhcht
dème be nour dideh moukèrrem
Mirza Ali ke be selameti
derse bèkhaned ve mèthaleb
anra fra guired 1265.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما افاض علینا من نعمه السابغة السحایب و قسمه المرعیة الریاض
و الصلوة علی خاتم انبیائه و صفوة اصفیائه محمد و علی آله الابرار و اصحابه الاخیار
چنین گوید مؤلف این کتاب محمد بن عبد الجلیل العمری المعروف بالرشید که روزی
بنده را خداوند خداوندان العالم ملک عادل خوارزمشاه مؤید مظفر منصور علاء الدنیا
و الدین ابو المظفر اتسز بن محمد یمین امیر المؤمنین اعز الله انصاره و ضاعف
اقتداره که در ایام دولت او عقود عقل منتظم است و بنای جهل منهدم طلب فرمود
بر موجب فرمان بشتافتم و سعادت حضرت مبارک دریافتم چون بر طرف بساط
اعلا که بوسه جای قیاصره و سجده گاه جباره است بایستادم کتابی
در معرفت بدایع شعر پارسی که آنرا ترجمان البلاغة خوانند بدین بنده فرمود

چون بنگریستم ابیات شواهد این کتاب را بس ناخوش دیدم همه از انشاء
متکلفی نظم کرده و بطریق تعسف فراهم آورده و با اینهمه از انواع
زلل و اصناف خلل خالی نبود واجب شد بر این بنده که چو دیده
و دیده آورده آن بارگاه در معرفت محاسن نظم و نثر هر دو زبان تازی
و پارسی این کتاب ساختن و این مجموع پرداختن هرچند این جمله که آورده است
حضرت از فیض آنچه پادشاه اسلام خلد الله ملکه از قبل فصاحت
و اسالیب بلاغت صاحب است لیکن حضرت بدین فایقه جز بقدر الوسع
و الطاقة نتواند بود و اگر در جنب آن خیر بشود روزگار مهلت دهد و توفیق
یزدانی رونق تیسیر ارزانی دارد کتابی خواهم ساخت محیط بجمله
اصناف علم شعر از عروض و القاب و قوافی و محاسن و معایب نظم و نثر
چنانکه در عهد همایون پادشاه اسلام ثبت الله دولته در جهان مخلد و مؤبد ماند

وابسته اند دهور و ایام و تعاقب شهور و اعوام آثار ... دم و در ...

و گفتم این کتاب را حدایق السحر فی دقایق الشعر نام نهادم و المطلوب من

الله عزّ و جلّ ان یعصمنا من الخطاء و الخطل فی القول و العمل انه الموفق

للصواب و الیه المرجع و المآب **ترصیع** بپارسی ترصیع نشاندن جواهر و جز

جواهر باشد در چیزی و در ابواب بلاغت این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر

سخن را خانه خانه کند و هر لفظی در برابر لفظی آرد که بوزن و حرف

روی متفق باشند و در شعر که حروف روی گفته میشود از اداة ترصیع است

که بتحقیق حرف روی نگاه داشته باشند **مثال** از قرآن مجید انّ

الابرار لفی نعیم و انّ الفجار لفی جحیم **مثال** دیگر انّ الینا

ایابهم ثم انّ علینا حسابهم از سخن پیغمبر علیه السلام اللهم اقبل

توبتی و اغسل حوبتی **مثال** از نثر صاحب من اطاع غضبه اضاع

مثال ... اللطائف ... بازم الالبسة و دیگر خواجه گفته

چنانچه پاره از صفات نثر تازی باید که رسایل انجمن الاعلای رایت آورده

به جمله مرصع است و من تفصیل آن سخن او بر سبیل نمودار اینجا بیاوریم

الحمد لله الدائم بقاؤه و اللازم قضاؤه و الثاقب بوارق القاب

سلطانه الذی اید الدین بعد ما وهت دلائله و استولت علیه و تنفّست

ارکانه و تضعضعت اعوانه و انقضت کواکبه و انفضت کتائبه و ذلّ

نضیره و قلّ مجیره بغیث السحابة و لیث الغابة و کنز الآمال

و ذخر الارامل و قطب الاقدام و قطب الاسلام و لباب العلی و نصاب

التقی الذی سمت الیه همة الملوک حمدا لا یفنی مدده و لا یحصی عدده و ایاه

الرغبة فی الصلوة علی نبی الرحمة و نبی الامة محمد و آله الطاهرین مثال از

... قدر مرده و جاه دریده مثال دیگر ... خورده و ... کرده مثالش از شعر تازی

ابو الفراس گوید شعر و افعاله للراغبین کریمة * و امواله للطالبین نهاب

مثال دیگر ... یا غالبی ان خفت سطوة قاهر * بل ... ان ... خبره

مثالی دیگر من کلامه شعر یا بانی الفضل المشتهر * یا ذا الحجر المحتم * انت المنتقم
فی النقمة من انت المنتقم فی الانعام * مثنک کی قزاجی حسن * و فداک ثقاجی جرم
الیث * و وقفت فی الوغا * الیث و وکف فی الکرم * تفقر بحضرتک الغنی عن
بحرتک العظیم مثال پارسی رودکی گوید شعر کس فرستاد بسر اندر عیار مرا * که مکن یاد بشعر اندر
بسیار مرا مثال دیگر منطقی گوید شعر بسعادت او نیارد انجیل شمار * بر سماحت
بیارد او نیارد انجار مثال دیگر من کلام شعرا منور بنو نجوم جبال * وز صفت رحم
کمال * بستانهات صدر تو نعیم * و آستانهات قدر تو زحل * خدمت تو
مقبل دولت * حضرت تو مقبل اقبال * و این قصیده بسیار دراز است
و ازو اول تا آخره مرصع است و غالب ظن من آنست که بیشتر از من در عرب و عجم
قصیده مرصع تمام نگفته باشند الترصیع مع التجنیس و چند صنعت ترصیع
در نظم و نثر جایی عظیم دارد و پایگاهی رفیع چنانک در علی دیگر مثال تجنیس
ضیغران بیرون شود پایه تر و بلند پایه تر گردد و مثال از نثر تازی قد وصلت

الی ما القمتم و شنعت الاعداء اما رایتم مثال دیگر النفوس فی ازقات
و النفوس فی ازقات مثال از نثر پارسی سر گشته دل کار بر گشته
مثال از شعر تازی مولی کاتب گوید شعر لم تزل تحمل فی سنا و بعزیه * و العطایا
الا بطال من وسعة الامم * و اعطام الاهوال من وقت القیام
من وقت سام و غرض از قطعه بیت آخر است مثال دیگر من کلامه شعر
جلالک یا خیر الملوک مساعیا * علی منبر المجد المؤثل خاطب * فلفظة
الله اراه سیفک خاطب * و از شعر پارسی چنین است که بعضی گفته است
گفته است چو آرم دگار نگار و تو در دانی * چو آرم دگار نگار و تو در دانی
گویم که بر آتشم همی گردانی * گویم که بر آتشم همی گردانی مثال دیگر
همه زان زلف و غم کان که همی * بدین زره و بیری و بدان زره بیری
للتجنیسات پارسی جنس کرده باشد و این صنعت چنان است که دبیر یا شاعر
کلمات آرد از گونه یکدیگر گفتن و نبشتن در نثر یا در نظم و این صنعت

هشت قسم است تجنیس تام، تجنیس ناقص، تجنیس زاید، تجنیس مرکب، تجنیس مکرر
تجنیس مطرّف، تجنیس خط. بیان تجنیس تام این صنعت چنان است که دبیر
یا در نظم دو کلمه یا بیشتر آورده شود که در گفتن و نبشتن چون یکدیگر باشند
و در معنی مختلف و در ترکیب ایشان اختلاف حرکات و تفاوت
زیادت و نقصان نباشد. مثال از نثر تازی: زار السلطان کرایه
ایّتش الزّوار. مثال دیگر: المرأة السلیطة حیّة تسعی ما دامت حیّة
تسعی. مثال از نثر پارسی: چندان خورکت زیان دارد نه چندان خور
کت زیان دارد. مثال از شعر تازی ابوالفتح بستی گوید شعر: سما و حمی
بنی سام و حام، فلیس کمثله سام و حام. مثال از شعر پارسی فرخی گوید شعر:
ای چراغ همه بتان خطا، ور بدین زر ورت خطا. مثال دیگر شعر: ای غزال
سرای و غزل سرای بیا، بگیر چنگ بچنگ اندر و غزل بسرای. بیان
تجنیس ناقص این هم چنان است که تجنیس تام باتفاق حروف لیکن

ذلک ذالک فاحش فاحش فعالک فعالک تمّ هنا

بحرکت مختلف باشد. مثال از نثر تازی: جُبّة البُرد جُنّة البَرد. و غرض از اینجا
لفظ بُرد و لفظ بَرد است که حرکت با یکی ضمه است و در یکی فتحه و نقش
از جهت دانسته اگر بحرکت متفق بودی چنانکه بحروف تجنیس تام
بودی. و در کلام پیغمبر آمده است: اللّهم کما حسّنت خَلقی فحسّن خُلقی
و معاذ بن جبل گوید: الدّین یهدم الدِّین. و یکی از فصحا گوید: الجاهل
محکّر بَر لا محتکر بجرم. و ثعالبی گوید: الصّدیق الصّدوق اوّل العقد
و در عربیت این باب فراخ و دراز است و در حد و حصر نیاید. مثال
از نثر پارسی: ای بلا گزیده و پشت گزیده. مثال دیگر: راه گشنده و کار
کشنده. مثال از شعر تازی منجیک شعر: لولاه کال الدّین مجده اشتمّ منصب
عالٍ و عزّة، یحب جواد زهر لعما کمّت کثیر بجوار عزّة. و مثال
از شعر پارسی قطران گوید شعر: پیاده شود دشمن از بخت لت، چو باشی
بر اسب سعادت سوارا، بر اسب سعادت سواری و داری، بدست اندرون

از مصاف است و [illegible] تجنیس زاید و این تجنیس را مذیل نیز خوانند

و این تجنیس چنان باشد که دو کلمه متجانس بحروف و حرکات متفق باشد

و در یک کلمه حرفی زیادت باشد مثال از شعر تازی [illegible]

[illegible] بالجماهر مثال دیگر از [illegible]

و من جواد [illegible] مثال از شعر پارسی [illegible] سیه [illegible] شب

از شعر تازی [illegible] فیها [illegible] کرد [illegible]

و این صاحب [illegible] ملحق [illegible] از شعر [illegible]

[illegible] چو [illegible] گشتم [illegible] تجنیس مرکب

این صنعت چنان باشد که از دو لفظ متجانس یکی مرکب بود و یکی

بسیط اگر در لفظ و خط متشابه باشد و اگر در لفظ متشابه و در خط

مختلف این نسبت را [illegible] تجنیس مفروق خوانند مثال [illegible]

از شعر تازی [illegible]

مثال [illegible] فی [illegible] اتحفا [illegible]

از شعر پارسی [illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] مرد [illegible] هر دو [illegible] جنت [illegible]

[illegible] اخذ [illegible] بیت [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible] انجام

[illegible] مثال هر دو [illegible]

شعر پارسی [illegible] من [illegible]

[illegible] دایم [illegible] زبان [illegible]

شعر [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] تجنیس [illegible]

تجنیس [illegible] چنان باشد که [illegible]

... [illegible] دو لفظ متجانس ... [illegible]

بسیار بود و اگر در همه لفظ تجنیس زیادت باشد روا بود مثالش

از قرآن [illegible] مثال [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

چنانکه گوید [illegible]

[illegible] تجنیس [illegible]

[illegible]

[illegible] شعر [illegible]

تا کار [illegible] در دل [illegible] گلنار [illegible]

[illegible] در چشم خونخوار تو خوار • قطران را قصیده‌ایست

[illegible] در آخر آن قصیده این صنعت را نگاشته و مطلع آن قصیده •

این بیت [illegible] زین دریا دگر بار [illegible] • باغ و بستان

[illegible] تجنیس مطرف این صنعت چنان باشد

که دو لفظ متجانس را همه حروف متفق بود الا حرف آخرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مثال [illegible] دل کریم [illegible]

[illegible]

[illegible] این قصیده [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب • [illegible]

[illegible] تجنیس [illegible] این صنعت [illegible]

چنان باشد که دو لفظ [illegible] که [illegible] یکدیگر باشند [illegible]

[illegible] قرآن مجید [illegible]

مثال ذکر الذین یحسنی الحسنی [illegible] دراز از رحمت او نصیبی

از کلام پیغمبر صلی الله علیه [illegible] [illegible] فانها تمیت

القلوب و تمحی الحسنات و در کتاب شهاب [illegible] [illegible]

[illegible] تا النار [illegible] و تقطر القلوب مثال دیگر هم از کلام

پیغمبر صلی الله علیه [illegible] [illegible] مثال دیگر از سخن

امیرالمؤمنین علی علیه السلام قال [illegible] مثال از سخن فصحا [illegible]

[illegible] خیر [illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] قضاء [illegible] [illegible]

[illegible] مثال دیگر من کلام [illegible]

[illegible] بعد [illegible] مثال دیگر [illegible]

مثال دیگر [illegible] الیه [illegible] مثال از شعر [illegible]

[illegible] مثال از شعر [illegible]

و از [illegible] ملک [illegible] [illegible]

مثال دیگر من کلام [illegible] الملوک [illegible]

[illegible] مثال دیگر من

[illegible] السلام [illegible] مثال از شعر [illegible]

من کلام [illegible] [illegible]

مثال دیگر من کلام [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible]

الاشتقاق این صنعت را اقتضاب نیز خوانند [illegible]

[illegible] تجنیس [illegible] آنچنان است که [illegible] در نظم [illegible]

[illegible] حروف [illegible] تجنیس [illegible]

از کلام [illegible] مثال [illegible]

[illegible] [illegible]

بنده را بجز جستین از راه لیک یاری فرح و ریحان و دان پر دل

بخیر قادر و لطف [illegible] ادا وی الارکن اتقم [illegible] اشعر [illegible]

مثال از کلام پیمبر صلی الله [illegible] اللطف [illegible] مثال از کلام

او عصیت عصت الله و رسوله و مصر [illegible] الله و غفار غفر الله مثال

از کلام امیر المؤمنین یا حسرتا [illegible] اجری [illegible] مثال

دیگر از کلام فصحا [illegible] علیهم [illegible] مثال دیگر

[illegible] شان شان [illegible] مثال [illegible]

فلان شخص کار و پیکر بیکار دارد و مثالش از شعر تازی شاعر گوید

و قائلة لم عرتک الهموم و امرک ممتثل فی الامم فقلت ذرینی علی

عاتی فان الهموم بقدر الهمم مثال دیگر [illegible] که گوید [illegible]

فی الهداة [illegible] الکرام [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible] که [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

مثال دیگر نثر که گوید درسج [illegible] ذات [illegible]

سجع المتکلم [illegible] اللاول [illegible] از شعر [illegible]

شاعر گوید نظم نوای [illegible] ترک [illegible]

[illegible] که [illegible] عشق [illegible]

[illegible] شاعر [illegible]

مثال دیگر [illegible] که گوید [illegible]

[illegible] انواع اسجاع [illegible] سجع [illegible]

[illegible] دیگر را سجع مطرف و آن دیگر را سجع متوازن [illegible]

این سجع چنان باشد که در حشو دو قرینه [illegible]

[illegible] حروف [illegible] مثالش از قول [illegible]

اللهم اعط منفقا خلفا و اعط ممسکا تلفا [illegible]

در بدیع [illegible] مثال از نثر فضلا آورده

همین ابواب [illegible] مثال از نثر [illegible] گفته دیگری [illegible]

سجع مطرف این چنین [illegible] قرینه بیشتر کلمات آورده شود

که حروف [illegible] باشند [illegible] حروف مختلف مثال

از کلام مجید قوله تعالی [illegible] و قد خلقکم اطوارا

و در اکثر آیات قرآن [illegible] و جمهور [illegible]

[illegible] عزت [illegible] کتاب [illegible] مثال دیگر از نثر فضلا

چنانچه [illegible] [illegible] [illegible] که هر دو کلمه [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]

فعال است و در [illegible] مثال از نثر [illegible] [illegible]

سجع متوازی و این [illegible] [illegible] [illegible]

کلمات همه در [illegible] موافق باشند و این چنان باشد که از

دو قرینه تا آخر یا از اول و بیشتر تا آخر کلمات آورده شود

که هر یک نظیر قرینش را بوزن موافق باشد تا حروف روی مخالف

مثال از کلام مجید قوله تعالی و آتیناهما الکتاب المستبین و هدیناهما

الصراط المستقیم در برابر آتیناهما هدیناهما آمده است و در برابر الکتاب

الصراط و در برابر المستبین المستقیم و هر یک ازین کلمات نظیر قرینش را

بوزن موافق است الا [illegible] مثال [illegible] قد اتبع المقال بفعل

[illegible] [illegible] بالتوافق مثال از شعر تازی ابو بکر قهستانی

[illegible] [illegible] [illegible] مثال

دیگر [illegible] [illegible] [illegible]

مذهب [illegible] [illegible] [illegible]

صنایع که ... حضرت و نشان ... بعد چنین

... بیشتر ... [illegible] ... دو بیت

مثال ... [illegible] ... بسیار ...

... [illegible] ... از جمله صنعتها که در نظم

و نثر بدیع و غریب دانند ... در قوت طبع و قدرت نظم ...

... مقلوب ... [illegible] ... و انواع ...

... از آنکه انواع چهار نوع است اگر حروف ترتیب یافته

مقلوب بعض مقلوب کل مقلوب مجنح مقلوب مستوی ...

این صنعت چنان باشد که در نظم و نثر دو کلمه بیشتر آورده شود که ...

ایشان تقدیم و تاخیر در بعضی حروف باشد ... مثال از الفاظ مفرد ...

رقیب و قریب ساغر و شاغ مثال از الفاظ مفرد ...

... مثال از کلام ... [illegible]

مثال ... [illegible] ... مثال ...

... [illegible] ... مثال ...

جادو ... و چشم سیاه ... و دلم جادو ... مقلوب کل ... این صنعت چنان

باشد که تقدیم و تاخیر در همه حروف کلمه آید مثال از الفاظ ...

... مثال از الفاظ مفرد ... [illegible] ... مثال از ...

... مثال از ... [illegible] ...

مثال ... [illegible] ...

... مثال از شعر ... [illegible] ...

... مثال ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... مقلوب مستوی ...

... آن دو کلمه که در شان این صنعت ... [illegible]

ی اول بیت باشد یکی از جنس بیت سابق و آن شاعر

[illegible] قلب قایس [illegible] القوم [illegible] جیش

مثال از شعر پارسی شاکر که نظم را بنده بنظم آورد کی بیت را بجای

بیت بجای آورد و باید که در اول ابیات هر مصرع این صنعت

نگاه داشته آید مثال شاعر گوید نظم زان دو جادو کرشمه [illegible]

کردن [illegible] هر روز [illegible] و این صنعت [illegible]

این صنعت چنان باشد که در شعر الفاظ کتاب [illegible] و شعر [illegible]

یک بیت چنان رفته که هم بیت قران خوانده هم باشد [illegible]

قرآن مجید کل فی فلک و در بیت [illegible] مثال از شعر تازی [illegible]

مثال از شعر پارسی [illegible] مراد مثال از شعر تازی و این جنایت

ذهب است نظم [illegible]

دست داد دیگر نوع [illegible] مرکب [illegible] تمنا و [illegible]

مثال از شعر پارسی [illegible] که بگذار [illegible] زمان [illegible]

نظم [illegible] در دام کرم [illegible] مردم [illegible]

مثال دیگر [illegible] لفظ [illegible] لفظ [illegible] لفظم

ز لفظم ز لفظ [illegible] رد العجز [illegible] و این صنعت [illegible]

ادیب [illegible] رد العجز علی الصدر [illegible] و عجز [illegible] بیت را [illegible]

و صدر را اول بیت را و این در شعر پارسی [illegible]

و این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر در اول سخن [illegible] یا اول مصرع

لفظی گوید و در آخر همان لفظ باز آرد و این صنعت [illegible] نوع است [illegible]

این نوع چنان باشد که آن لفظی که در اول آورده بود همان لفظ بعینه

و معنا بی هیچ تفاوت باز آرد مثال از شعر تازی [illegible] قلب

[illegible] مذهب [illegible] مثال دیگر [illegible] دیگر [illegible]

النثر فقیل مثال از شعر پارسی کاهی شکر دهد که مثال از شعر
شکر این شکر هوی دشکرانه ای الذی خلق قمر بشکران مثال دیگر
ادیب ترک گوید نظم تمت بسلیمی ان اموت صبابة و اهون
شی عندنا ما تمت مثال دیگر شاعر گوید نظم سیع الی ابن الیتیم
وجهه انیس ای واع الشد منیع مثال از شعر پارسی خشایر گوید
عصا بر گرفتن نه معجز بود همی اژدها کرد باید عصا و من هم سید
را از اول تا آخر این صنعت نگاشته ام و اینجا چند ابیات
قرار از دل من ربود آن نگار به آن عنبرین طره بی قرار نگار
رخ را من بخون زهجران رخسار آن نگار خوشتر
سر مرا باشد اب در اندوه آن زلف پر خمار کنار من از
آتشه تهی مرا پر شده از خون دیده کنار شمار غم او در
از حد بیرون شد غم او ز حد شمار نوع دوم این صنعت همچنان است

چنین است که آن لفظ که باول گفته شده بجز باخر معنی
بازآورده شود بصورت الا بمعنی مختلف و این صنعت تجنیس
تجنیس تام است اما چنین نیز آن دو لفظ متجانس که بسبب نقصان یا بعض
ویرا انتساب رد العجز علی الصدر شمرند و بدین نام خوانند
و این نوع از نوع پیشین شریفتر است و گفتنش مشکلتر مثال از نثر تازی
... فراغه ... مثال از شعر پارسی ... و پیش هر که دلو دارد مثال
از شعر تازی ... گوید نظم یاب زین حبیبتا العیا ... مین
حبیبتا العیا مثال دیگر نضر بن شمیل گوید نظم ذوائب
کانها قید ارسلت فمن اجلها من الحبوس ذوائب مثال دیگر
هم او گوید نظم فنشر نشر جمیل ... ذکر ... نشر ...
الهند من ... فی الثغر مثال از شعر پارسی عنصری گوید نظم هوای ...
گزیدم بعالم که کمتر از ... بجولان گر آید و این مثال ...

مخزن هم ... وقت ... من کرد ... چه ... [illegible]

... من ... چراغ ... مثال دیگر ... [illegible]

... بسیار ... [illegible] ... این صنعت

چنان ... که آن لفظ ... در عجز بیت خوانده ... [illegible]

اول ... در صدر ... از شعر تازی ... [illegible]

... والله ... مثال دیگر من گویم ... [illegible]

التشابه ... فی ... وحیدا فی فنون ... [illegible]

... عشق ... همچون کرد من ... همچون ... [illegible]

... چنان ... آن ... دست ... [illegible]

آذر چنان صورت کشیده ... از جان ... بر جان آذر ... [illegible]

این نوع چنانست که ... آن لفظ ... [illegible]

... باشد ... از شعر تازی شعر ... [illegible]

صنعت ... [illegible]

اول است ... و دیگر در عجز ... از شعر ... [illegible]

... کرده ... چراغ ... بیت ... [illegible]

... این صنعت چنانست که در اول ... و لفظ ... [illegible]

... این نوع ... [illegible]

قسم ... لفظ ... قسم دوم ... [illegible]

... مصراع اول ... از قرآن مجید ... [illegible]

... [illegible]

... من گویم ... [illegible]

... قسم دوم از قرآن مجید

... [illegible]

... [illegible]

آمد غایب من القمر ای ... دیگر نظر نیست ... بعضی

... دیگر ... از قول پیغمبر ...

من ... از شعر تازی ابو تمام گوید ...

... قال علیه السلام ... مثال دیگر ...

گوید ... و ما شیبت من کبر و لکن لقیت من الاحبة ما شابا

دیگر ابو الفتح ... گوید ... و تجنیس هر دو قسم این نوع ...

... تحقیق مقلوب ... الفصل

... مقلوب مثال از شعر ...

... سه ... قال ... توقیع ... ادیم ...

... دانستم که توقیع تو ... غرض ... است

شعر دیگر ... چون ... کس ... مشک

زلف ... هر ... نشان شود نوع سیم همچنان آنکه

نوع چهارم آنکه دو لفظ که در اول و آخر آورده شود از یک ... مشتق

مشتق باشد ... و این نوع همچنان دو قسم

مثال قسم اول از قرآن مجید قال انی لعملکم من القالین قال

که در اول آمده است از قول مشتق است ... و دشمن ... داشتن

بود مثال از شعر تازی ... ضرایب ... فی ...

... مثال از شعر ... از ...

شب ... که ... گشته ام چنانکه مثال قسم دوم از قرآن

مجید ... علی ... و ... [illegible]

... مثال دیگر ... فی ... ان

... من ... مثال از شعر تازی ...

... شعر ... مثال

از شعر ... که ... [illegible]

... [illegible] ... قسم ... باشد ...

چنان باشد که دبیر یا شاعر در نثر یا در نظم الفاظ متضاد [illegible]
آرد چون حار و بارد و نور و ظلمت و درشت و نرم و سیاه و سپید
و این صنعت را مطابقه نیز خوانند مثال از قرآن مجید فاما من
اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل
واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری در یک جای بخل
تصدیق و تکذیب و عسر و یسر جمع است مثال دیگر قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من
تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج
اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت وتخرج
المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب مثال دیگر ولکم
فی القصاص حیوة یا اولی الالباب و این [illegible]
بسیار است و این مقدمه آوردن این قدر را احتمال کند [illegible]

[illegible] عند الفزع [illegible] عند الطمع مثال دیگر از [illegible]
[illegible] که او گفته است [illegible]
و جهل [illegible] از سخن امیرالمومنین [illegible]
[illegible] مثال از سخن [illegible] که او گفته است [illegible]
[illegible]
[illegible] مثال از شعر تازی شاعر گوید
[illegible] البیض [illegible] سود
[illegible] السود [illegible] البیض [illegible] مثال دیگر
[illegible]
[illegible] مثال دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] هم از این نوع است و مثال [illegible]

ستی نخ سببا فاقال کرده و ... چو ابلغ از آن ... [illegible]

[illegible] ... عجب ... قد ... جد قول ... [illegible]

[illegible] ... فارق ... ضعفا و ... [illegible]

[illegible] ... از هیچ جانبی ... [illegible]

مثال دیگر از شعر ... پسر ... بود ... عدل ... ظلم ... [illegible]

از آنکه ... مثال دیگر ... سعدی کوید ... آتش ... [illegible]

چون ... کشته ... دشمن ... تو ... مثال دیگر من کوید ... [illegible]

تو ساختی ... خلاف تو ... مثال دیگر ... [illegible]

چون ... کشید ... شیرین ... مثال دیگر ... [illegible]

[illegible] ... کم ... نفع ... خیر ... [illegible]

که ... دست ... دشمن ... سال ... [illegible] ... شب ... [illegible]

... این ... پسر ... کفته ... نجات ... [illegible]

افکندن باشد در صنعت ... الزام ... [illegible]

باشد مرادف به آتش سخن را چیزی ... کند ... [illegible]

دستی ... آن چیز تمام و درست بود چنانکه در ... [illegible]

بیشتر ز حروف ... الزام ... [illegible]

ندارد و غرض ازین آتش سخن باشد چنانکه کتاب ... [illegible]

قسم دیگر آنکه ... کتاب صواب آمده ... [illegible]

[illegible] ... آن ... [illegible]

... مثال از قرآن مجید فاما الیتیم فلا تقهر ... [illegible]

... مثال از قول پیغمبر ... اللهم ... [illegible]

مثال دیگر ... مثال دیگر ... [illegible]

[illegible] ... مثال دیگر از قول ... [illegible]

[illegible]

مثال دیگر [illegible] مثال از [illegible] قطعه [illegible] کتاب [illegible]

و [illegible] مثال [illegible] خصم [illegible]

[illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] الانواع [illegible]

[illegible] مجید [illegible] فوق از [illegible] التابع [illegible]

[illegible]

[illegible] الالوان [illegible]

[illegible] آورده [illegible] لزوم ما لا یلزم [illegible]

[illegible]

هر روز [illegible]

[illegible] شاخ [illegible] مثال دیگر [illegible]

کشیده [illegible] تیغ [illegible]

[illegible] تضمین [illegible]

که [illegible] قافیه [illegible]

[illegible] در ابیات [illegible]

مزدوج [illegible] مثال از قرآن مجید [illegible]

[illegible] مثال از قول [illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] مثال از کلام [illegible]

[illegible]

و قرینه [illegible] قرینه [illegible] سجع [illegible]

[illegible] قرینها [illegible]

هر قرینه [illegible] چون [illegible]

[illegible] مزدوج [illegible]

۸

و چند و جماع بعضی از ان حاجت نیست مثال آنکه بر سبیل [illegible]
بسیرت گزیده و عادت پسندیده معروفست و بحمد و مکارم حضرت [illegible]
و مروت معروف مثال [illegible] از [illegible] گاهی بسیار [illegible]
مصرع [illegible] ولم [illegible] ﴿ [illegible] [illegible]
فقد [illegible] قام [illegible] ﴿ [illegible] خسوف [illegible]
غرض لفظ قم [illegible] که مزدوجند و مثال من کریم
[illegible] الرب والقلب قریب و بران وقت [illegible]
[illegible] اللطف [illegible] ﴿ [illegible]
و غرض ازین [illegible] و لطف [illegible] است که [illegible]
مثال از شعر پارسی [illegible] چو [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] ﴿ دیگر شاعر [illegible]
[illegible] غرض ازین [illegible] کرده [illegible]

مزدوجند و در بیابت [illegible] مثال دیگر شاعر گوید ﴿ [illegible]
[illegible] نشسته زین [illegible] الا [illegible] مصرع استعاره [illegible]
غایت خواص [illegible] و این مصرع [illegible] لفظ [illegible] حقیقی [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] آنچه [illegible] و یکایک دیگر [illegible]
کار بندد و این صنعت در همه ابیات و غایت پسندیده است [illegible]
و چون [illegible] نباشد و مطبوع [illegible] آن [illegible]
مثالش در قرآن مجید [illegible] مثال دیگر
[illegible] فاذاقها الله لباس الجوع والخوف
بما کانوا یصنعون مثال دیگر از قول [illegible] الفتنة نائمة لعن الله
من ایقظها و عمرو بن العاص بن وائل السهمی در خطبه [illegible]
عمر بن الخطاب [illegible] جمله [illegible] بغایت خوب و فصیح
[illegible] ان [illegible] بعثت [illegible] الدنیا [illegible]

القاه کیسه‌ها رفقت ذوقها و الفته شهبها مطلت رحلها [illegible]

مثال منها شتابها و رقت فرحاتها فرقها منها مشتاق قصص

قصها و جانب عمرها بشر مضجعها راتبت قدها الاولئک [illegible]

الماس [illegible] لو ابتسم [illegible] از سر پایپر در ترتیب نوشته باید که مثال شعر

رسم قدیست گسترده و در این صنعت کار آن و پوشیده مثال از شعر تازی

کی نظم ومن العجایب ان تجیبی [illegible] الشمو [illegible] دیگر

دیگر [illegible] ازبیان [illegible] از الغی [illegible]

دامیات [illegible] اطاف [illegible] الفصل [illegible]

[illegible] دیگر از شعر پارسی [illegible]

مثال دیگر [illegible] محبوب [illegible] فرو شده [illegible] کی [illegible]

دلم [illegible] جستن این [illegible] دست [illegible] کلاه [illegible]

شده زرده من [illegible] جهان [illegible] خاک [illegible] هنوز حکم [illegible] این

چنان باشد [illegible] از اول قصیده مصنوع که [illegible]

الفاظ معنی غریب آرد و ارکان [illegible] باید [illegible]

چنانک [illegible] شنیده‌اند [illegible] وقیح [illegible] دریافت [illegible] آن

نشاء [illegible] از شعر تازی [illegible] المجد [illegible] از توقیف [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible] مسعود سعد [illegible]

[illegible]

امام [illegible] ابو محمد [illegible] حکایت کرد که شبلی [illegible]

رفت [illegible] صاحب [illegible] مدح [illegible] گفت [illegible]

این بیت [illegible]

[illegible] وقت [illegible] این بیت [illegible] شبلی [illegible]

در قصیده ... سنگلاخی با ... هزار ... بیاید

در شمار ... و ... که گفته آمد ابیات این قصیده همچنین است

و مطلع ... را ... هزار ... و ...

چندین ... زینت حسن مطلع را ... مخلص و مدح کریم ... ثبت

مثال از شعرهای ابوالفتح ... ترتیب ... و ...

بسم ... عبدالحمید ... مثال ... کریم ...

... آمد ... تخلص ... دیگر ...

... بسیار ... ...

مثال ... کریم ... از لب ... شراب ... و ...

... مثال دیگر ... تر از ...

... این صنعت چنان ... از ...

دیگر ... تشبیب کرده ... مدح ...

پسندیده تر و در آن صنعت لفظ و ... شعرا ...

این باب ... بسیار بود ... از شعر تازی ...

و از ابیات ... قال ابن ابی الهیجا ... قلب ... فلیق ... ذکر ...

... ...

... ... قالت ... ...

... ... دیگر ... پسر ... گفت

بیاد ... ...

بیشتر از تخلصات عنصری نیکوست او ...

... دیگر کار کرده ... صفت ... ممدوح ...

این تخلص کار از غایت خوب است و ... این ...

در عرب و عجم ... این تخلص نکرده است و این ...

... تر ... ...

مثال دیگر من گویم ؛ گرفت وزیر من شیر را جای تو را بجان [illegible]

هند ، و وزیر گرفت ، حسن تخلص [illegible] صنعت چنان است که شاعر [illegible]

[illegible] شعر [illegible] گرید و [illegible] تخلص [illegible] کند که قبیح [illegible]

[illegible] بیت [illegible] شعر [illegible]

آن باشد و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تخلص [illegible] گوید هم [illegible] حرف [illegible] [illegible]

[illegible] سوال [illegible] مثال دیگر [illegible] گوید [illegible] بیت

[illegible] الله [illegible] [illegible]

[illegible] گوید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شاه [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] صفت [illegible] موصوف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دولت [illegible] ، با [illegible] [illegible]

تو چو [illegible] خرم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مثال [illegible] [illegible]

[illegible] تخلص [illegible] صنعت چنان است که شاعر در بیت [illegible]

[illegible] لطیف و [illegible] [illegible] و در تهذیب الفاظ و معانی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مثال [illegible] گوید [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مثال [illegible]

ادب نیز و مقدمهٔ ... و شکر ... از غم فرقم ... دست ... بیت خوب

مثال دیگر از ابیات ... فارسی ... چون زنده ... رنگی ...

و او کار ... بهر چه ... خوبتر ... دست ... که ...

و ادوات ... این صنعت را نیز قلب ... و این چنین ...

دست ... بیت ... که ... چون ...

... و آن ... چشم ... و ... شد ...

قرایت ... و الجلیل من تحت الملابس ...

... حقه ... و در مثال ...

... جمیع کرده ... قلب ...

و در بیت دوم میان قرائت و حقه ... و میان ...

دسته ... کرده ... قلب ... و این دو بیت

از حقه حجاب بیرون شده است ... و حقه ...

... [illegible] ...

... سخن ... [illegible] ... دوای

از ... چون ... [illegible] ... دو بیت ... تو چو

چشم ... بهشت ... که در چشم چو ... تو بیت ... دسته ...

چو ... دسته نشست ... و این دو بیت چار میوه و چهار ...

و گل ... [illegible] ... عجم ... این صنعت ...

... القلب ... این صنعت ...

... صفات ... [illegible] ... تشبیه ...

... [illegible] ... تشبیه ...

... الحیات الدنیا ... در اول بیت ...

شجاعت و کثرت کشتن ... در آخر ...

شد ... گفته است که ... تو ... که ... گفته است ...

... تیغ ... اگر شمشیر ...

... بیت ... [illegible] ...

[illegible] روزگار [illegible] کرده مثال دیگر [illegible] کرده [illegible]

ترصیع [illegible] اتفاق [illegible] و [illegible] اول این بیت [illegible]

[illegible] تشبیهات [illegible] مثال [illegible]

تشبیه [illegible] اتفاق [illegible] اول [illegible]

[illegible] مثال از شعر [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] شعر [illegible]

[illegible] و این [illegible]

[illegible] مثال از شعر [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] بیت [illegible] این است [illegible]

بیت [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] این صنعت چنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

مثال از [illegible] مثال از [illegible]

[illegible] مثال از شعر [illegible]

[illegible]

مثال دیگر است [illegible] که گوید [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible] که گوید [illegible] این بیت [illegible] صنعت

بیت [illegible] و من این بیت را [illegible] پیش حضرت شاه [illegible] گفت

صنعت زیادت در آن بود که مثل آن گوید [illegible]

[illegible] بیت چنین گفته [illegible] بیت

این است [illegible]

اول مثال [illegible] و لیکن [illegible]

[illegible] و لیکن [illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible] که از مخاطبه [illegible] باشد یا [illegible]

[illegible] در قرآن مجید [illegible] از مخاطبه [illegible]

[illegible] الملک [illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible]

آن باشد که [illegible] بیت [illegible] مثل [illegible]

[illegible] التفات کند [illegible]

[illegible] مثال از قرآن مجید [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

من [illegible] مثال از شعر [illegible]

[illegible] مثال از شعر [illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible] التفات [illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible]

[illegible] مثال از شعر [illegible]

بی فراق تو خسته شد • ای سیر ز فراق بتان [illegible]

آورش عرکوید • کاشکی من از تو برستمی بسلامت • آه و افسوس که کجا توانم

رستن الا ایهام پارسی ایهام بگمان افکندن تیر و این صنعت را تخییل

نیز گویند • و این چنان بود که دبیر یا شاعر در نظم یا در نثر الفاظی بکار

برد آن الفاظ را دو معنی بود یکی معنی قریب • دیگر معنی غریب چنانچه

چون آن الفاظ بشنود حالی خاطرش بمعنی قریب رود و مراد خود آن

الفاظ معنی غریب باشد مثال از نثر تازی حریری در مقامات آورده است

ثم نزل الی وبلی یحکون الصدر ویثیرون القلب ویطوون [illegible]

ویولون الید فلما اروی الدهر الاعضاد وفجع بالجوارح الاکباد

والقلب البطن ظهرا لبطن [illegible] وذهبت العین [illegible]

الراحة وصلد الزند وذهبت الیمین وبانت [illegible] ولم یبق [illegible]

[illegible] و ذات [illegible] اهل تفصیل است چنانکه

بشنود پندارد که اعضا و جوارح حیوانست و مراد و مقصود او

چیزها دیگر است مثال دیگر از نثر پارسی حکایت کنند که بوعلی سینا

روزی در [illegible] نشسته بود روستائی بر گذشت بره [illegible]

داشت بوعلی پرسید که این بره بچند • روستائی گفت که [illegible]

گفت بره اینجا بگذار و ساعتی [illegible] تا جواب بستانی [illegible]

[illegible] دانست گفت حکیم عالم چرا باید [illegible] که بره در

ترازو [illegible] تا بها [illegible] بره [illegible] بزرگی بوعلی را از حسن جواب

عجب آمد و او را اضعاف آن بها داد و [illegible] در کمال لطف این سخن

بدیده گریست حالا خاطر مردم بره رود که جانورست و ترازو که بهر [illegible]

[illegible] و مراد روستائی برج حمل [illegible] و برج میزان چه این [illegible]

[illegible] یکدیگر [illegible] افتاده است [illegible]

[illegible]

القرآن العظیم [illegible] فضائل [illegible] و در این کتاب امثال [illegible]

و عجم و مثال که درین بیت است بشنو [illegible] حافظ شیراز [illegible]

مراد ازین جمله چیزی دیگرست مثال دیگرش هر که [illegible]

الکل [illegible] التعطیل [illegible] جنبه [illegible] القلب [illegible]

بیت [illegible] بالقدر [illegible] فی العرب [illegible] بالقواطع [illegible] غرض [illegible]

بیت دوم [illegible] مراد از زمین [illegible] و قواطع [illegible] این [illegible]

از بعض تعلق دارد [illegible] چیزی دیگرست مثال دیگرش [illegible]

ولیل کان الشمس [illegible] ولیس لها [illegible] مشارق [illegible]

و العلام [illegible] الحسن [illegible] فقلت [illegible]

ولیس [illegible] من التمام [illegible] التفسیر [illegible]

[illegible] بیت

چه هر که [illegible] شیراز [illegible]

[illegible] مراد از [illegible] چیزی دیگرست مثال دیگرش هر که [illegible]

عجیب [illegible] مثال [illegible]

بیان [illegible] خود و [illegible] زمین [illegible]

کرده است [illegible] و شاعر خود [illegible] خواسته [illegible] از زمین

[illegible] مثال دیگر [illegible] و بلند [illegible] تربیت [illegible] و در شاخ [illegible]

برگ [illegible] درین بیت [illegible] شاخ برگ گفته است مردم [illegible] که برگ

درخت میخواهد [illegible] از برگ آن خواسته است که [illegible]

و من [illegible] بوده [illegible] شاعر [illegible] نزدیک من بودی [illegible]

بهتر [illegible] و فساد آن [illegible]

[illegible] و [illegible] چشم [illegible] این [illegible]

آن که [illegible]

[illegible]

[illegible] ازان [illegible]

تشبیهات

پیوسته است و مراد او ملک گویان است ... چنانک این ...

بسیار است اندر اشعار عجم و اندر علم تشبیهات اربابی تشبیه ...

کردن هم ... چنان است که دبیر یا شاعر چیزی را بچیزی ماننده کند

در صفتی از صفات و اهل لغت این چیز را که ماننده کنند مشبه خوانند و آنچ

که بدو ماننده کنند مشبه به و درین صنعت تشبیه نیکوتر و پسندیده تر

آن بود که اگر عکس کرده شود سخن درست بود و مستقیم چنانک تشبیه

زلف بشب که اگر شب را بزلف تشبیه کنند هم نیکو بود و تشبیه

دهان ... که اگر غنچه را بدهان تشبیه کنند هم نیکو بود و اگر

در کمال حسن بدین درجه ممکن گردد ... که مشبه و مشبه به هر دو

چیزی در عیان باشد نیز موجود ... چیزی در عیان ... نیکو

و پسندیده تر آنکه چیزی را بچیزی تشبیه کرده ... تشبیه چیزی

کردن بچیزی که در خیال و وهم موجود باشد نه در عیان چنانک

گشت اندر ... دریای شنگرف که موج او زرین بود تشبیه کند و در

... دریای شنگرف موجود نیست در عیان و نه موج زرین و اهل صناعت را اتفاق

معرفت ایشان تشبیهات را مقبول و معجب شده ...

شعرا تشبیهات ازین جنس است و این باب هیچ کار زیاده ...

باب تشبیه و اقسام شعر ... صنعت هشت قسم است ... تشبیه مطلق

تشبیه مشروط تشبیه کنایت تشبیه تسویت تشبیه عکس تشبیه اضمار

تشبیه تفضیل تشبیه مطلق این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر چیزی را

بچیزی ماننده کند بی ادات تشبیه و شرط و عکس و تفضیل و جز آن از

تشبیه و ترتیب کاف و امثال و نظایر ایشان ... و هر چه ...

معانی نزدیک است ... در عربی ... و تشبیهات بسیار

بود مثال از قرآن مجید والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة

و دیگر مثال الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم

عاصف ... والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون

قصه صورت

شعر و مثال دیگر کانهم اعجاز نخل منقعر مثال دیگر مثل الذین اتخذوا
من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت مثال دیگر وله الجوار المنشآت
فی البحر کالاعلام حکایت صاحب اشتقاق علی بن عیسی در اعجاز قرآن کتابی
ساخته است و در آنجا جمله تشبیهات که در قرآن مجید بیامده است
در دقایق حسن و غرابت آن تنبیه کرده و آنقدر که بجای
شد مختصر را تمام است مثال از کلام رسول صلی الله علیه و آله
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم مثال دیگر الناس کاسنان المشط
مثال دیگر از سخن [illegible] هو کاللیث یوم نزاله و کالغیث
یوم نواله مثال دیگر [illegible] کانه [illegible]
و این بابی فراخ و پهن است و در تازی و پارسی حد و نهایت
ندارد و مثال از شعر تازی بیشتر کرده [illegible]
[illegible] مثال دیگر [illegible] در تشبیه جایی

که بعضی را دست [illegible] فرست [illegible] بود که
[illegible] مثال [illegible] روح [illegible] کجرد الشراب [illegible]
الشباب [illegible] الامان و عهد [illegible] نسیم الحبیب
و صفو الزمان [illegible] مثال دیگر ابو عثمان خالدی کرده [illegible]
[illegible] فی مغرب و مشرق [illegible]
[illegible] و ازرق مثال دیگر [illegible] کرده رفعت [illegible]
کاسهما کالشمس [illegible] القمر مثال از شعر پارسی بیاران [illegible]
[illegible] بستر [illegible] مثال دیگر [illegible]
چون چشم [illegible] کرده [illegible] شبانه [illegible] خواب
دیگر ابو الفرج [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مثال دیگر [illegible] چو قلم [illegible]
[illegible] نعت [illegible]

کو دبیر باشد و چیزی را بچیزی ماننده کند بشرط و گوید اگر چنین بودی

مثال از شعر تازی لا تشبیه وجه مولانا اذ بدا الا بالبدر اقبل

ارکان البدر ... مثال دیگر ...

قدره وکالبحر ... لو ان البحر لا یتغیر ... والبدر ...

نقص ... مثال از شعر پارسی فلان چون شیر است اگر شیر عقل داشتی

... اگر ابر گوهر بارد مثال از شعر تازی ... مثال النجوم ...

... مثال دیگر از شعر پارسی ...

تشبیه که این سخن ... فلان ... اگر ...

... اگر ... مثال دیگر ... اگر ...

... مثال ... تشبیه ...

... تشبیه کنایت که ...

تشبیه مثال از شعر تازی در صفت قصیده ... الفاظ ...

... مثال دیگر هم از شعر تازی در صفت ... شعر ...

... مثال ...

دیگر هم ... مثال از شعر پارسی ...

... گوید ... ست ...

... گرفته از ... ظاهر میکرد ...

... پیدا می‌آورد غرض از این فصل تشبیه اسب است ...

... و تشبیه ... تشبیه تیغ ...

... لیکن از جمله ادات تشبیه ... بیت ...

... به کنایت کرده است مثال از شعر تازی ... بیت

... عذار ... مثال ...

... ولو ... التفصیل ...

... فاسعدت لولو من ... وصف علی

الف سبب ... مثال از شعر ... گردد ... [illegible]

[illegible] ... نشست ... [illegible]

[illegible] ... چوگان ... [illegible]

مثال دیگر ... [illegible]

[illegible] ... مثال دیگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مثال از شعر ... [illegible]

[illegible]

مثال از شعر ... [illegible]

[illegible] ... مثال ... [illegible]

[illegible]

قول ... [illegible]

[illegible] ... و هم از ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مانند کند و از این مثال از شعر تازی ... از کتاب ... [illegible]

[illegible] ... فی البحر ... [illegible]

[illegible] ... مثال ... از شعر ... چنانکه ... [illegible]

کینه فلک ... [illegible]

[illegible] ... مثال از شعر تازی ... [illegible]

رق الزجاج ورقت الخمر فتشابها فتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح

وکانما قدح ولا خمر ... [illegible]

اما او فکاک تنا * و اما فشبیه الراح فی القدح ان * و اماه
ابوالعطا اینها بر سبیل قطعه است در صفت شمع و شرح و بهار …
او در عجب است در آنکه نقطه کیب است و در او ابیضی کرد …
ادوات تشبیه افکنده و قطعه این است … و جوش اینات …
العیون * … مذهب … تبیض القرن …
رحی المحب ازبرات * القرون من شفا * وشیاء من …
مثال دیگر تشبیه … زرشم … و گرد سیاه * فلک
زمین و درین بیت مثال دیگر من گویم پشت زمین چو دی فلک گشته است
و دی فلک چو پشت زمین گشته از غبار * از سم مرکبان شده است
غار کره * و شبیه کشتکان شده ماننده کوه غار تشبیه … این صنعت
کرست … چیزی را به چیزی تشبیه کند اما بظاهر چنان نماید که مقصود
چیز دیگر است از این تشبیه مثال از شعر تازی و من کنت …

ام قضیب البان … ایها کیان را * در ظاهر این بیت چنان نموده است که مراد
من … است و ضمیر او تشبیه ممدوح است بجز مثال دیگر من گوید
این کان وجهک شمعا فالجبین ذهب * در ظاهر این بیت چنین
تعجب نموده است از که چه شده … و ضمیر مقصود تشبیه … و
مستوفیست شمع … کریم * و مصرع اما البعض …
تعجب … الافاق والغیث … مثال … شعر … چنگ …
ابر … چه است تیغ * و دریا … تو دل چو کف … مثال دیگر
… شوم من که عجب با … زلفین * و … بوده که عجب
… مثال دیگر … و … شمع … * اینجا …
سوزش … از … شمع … ما چرا … سوخته …
… تشبیه … چنان … چیز …
چیز … کند … و … برکرد و … تشبیه * …

مثال [illegible] تازی [illegible] و جنبت [illegible]

[illegible] بالعدل و بدین نوع [illegible] است [illegible]

[illegible] بالقول [illegible] الحکم من [illegible]

[illegible] مثال از نثر پارسی [illegible] که [illegible]

[illegible] در میان [illegible]

[illegible]

[illegible] الملک [illegible]

[illegible] این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر

[illegible]

از آن [illegible] و [illegible] این صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible] مثال از نثر [illegible] صنعت تضاد [illegible]

[illegible] والقبول والرد والامر والنهی [illegible]

والنقض والبسط والقبض والابرام والنقض والهدم والبناء [illegible]

الاعطاء مثال از نثر پارسی صنعت [illegible] و جان [illegible]

[illegible] مثال دیگر از [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن مثال از شعر تازی [illegible] فالخیل واللیل والبیدا

[illegible] والطعن والضرب والقرطاس والقلم مثال از شعر پارسی [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

تنسیق الصفات این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر [illegible]

[illegible] صفت [illegible] مثال از قرآن مجید هو الله الذی لا اله الا هو

الملک القدوس [illegible] مثال دیگر شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله [illegible]

مثال دیگر از [illegible] کمال [illegible] میان [illegible] مشابه [illegible] مثال دیگر از

رسول علیه افضل الصلوة واکمل التحیات إنّ أحبّکم إليّ وأقربکم

منّی مجالس یوم القیامة أحاسنکم أخلاقاً الموطؤون أکنافاً الذین یألفون

ویؤلفون ألا إنّ أبغضکم إليّ وأبعدکم منّی مجالس یوم القیامة أساوئکم

أخلاقاً الثرثارون المتفیهقون مثال از نظم [illegible] حسن السیرة نقی

[illegible] الاعراق کریم الاخلاق طاهر النسب [illegible] حمید الشمایل

الفضایل مثال از شعر [illegible] بیت گفته [illegible] دیگر است

[illegible] مثال [illegible] عباس [illegible] کرده در مدح رسول

[illegible]

مثال دیگر [illegible]

[illegible] مثال [illegible]

[illegible] یزدان [illegible] دیگر [illegible]

صف [illegible] صفت [illegible] سپهر [illegible] مثال دیگر

[illegible] کرد تا زاد [illegible] پیکر [illegible]

[illegible] مثال دیگر [illegible] جهانگیر شاهی [illegible] شیری صف [illegible]

[illegible] عمدة الکلام [illegible]

حشو نیز خوانند و این چنان باشد که شاعر در بیت سخن آغاز کند

پیش از آنکه آن سخن تمام شود سخن دیگر در میان کند آنگه تمام کردن

باز رود و این حشو بر سه نوع است حشو قبیح حشو متوسط حشو ملیح

حشو قبیح آن است که آوردن لفظ زاید بس نا جایگاه بود در بیت

[illegible] تباه کند مثال از شعر [illegible] صداع [illegible]

لفظ [illegible] زیادت است بس [illegible] صداع [illegible] مثال دیگر

[illegible] زیرک [illegible] نشست [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] در بیت زیادت است [illegible]

چنان باشد که شعر را بدان احتیاج نبود و بدین کلمه حشو قبیح
حشو متوسط چنان باشد که آوردن و نا آوردن لفظ بنظر یکسان باشد
مستحسن نباشد و مستقبح نباشد مثال از شعر تازی عن کریم ذات
العصیر و العبد اشرف من حلی علی الجسیم ان فی العبد قصب المجد
درین بیت لفظ العز و المجد حشو متوسط است مثال از شعر پارسی عن کاتم
ترجمه روی تو ای دلربای سیمین تن ای الم ندیم خرم شد تم عدیل
لفظ ای دلربای سیمین تن حشو متوسط است حشو قبیح چنان باشد که آوردن
او بیت را بیارد و سخن را حسن و رونق نیفزاید و ابن اعرابی
حشو لوزینج خواند مثال از شعر تازی شاعر گوید ان الثمانین و بلغتها
قد احوجت سمعی الی ترجمان لفظ بلغتها حشو است که بر قصیده
مثال دیگر کثیر گوید لو ان الباخلین و انت منهم راوک تعلموا
منک المطال و انت منهم درین بیت حشو قبیح است مثال دیگر

ابو جعفر [illegible] بیت [illegible] یا بقعه [illegible] البئر [illegible]
لفظ وقد کذبوا حشو ملیح است مثال دیگر از شعر پارسی عن کریم خیالات
عشق که [illegible] بادا مثال [illegible] لفظ [illegible]
حشو ملیح است مثال دیگر از شعر پارسی هم عن کریم در مدحت [illegible]
خرابات دور از تو چنانم که به [illegible] مباد لفظ دور از تو حشو ملیح است
اوزان تقطیع [illegible] چنان باشد که شعر گوینده که او را باید در وزن
پیشتر توان خواند مثال از شعر تازی عن کریم الا الحیا فدا و
دارد [illegible] فدا [illegible] اگر لفظ فدا را بفتح خوانی مقصور
در هر دو مصراع بیت از بحر مدید باشد تقطیعش چنین بود فاعلاتن
فاعلن فاعلن و اگر لفظ فدا را بکسر خوانی ممدود بیت از بحر [illegible]
باشد تقطیعش چنان فاعلاتن فاعلاتن فاعلن مثال از شعر پارسی
این بیت سنگین [illegible] لب تو جفت [illegible] غمزه [illegible]

درین بیت از بسیر تکلیف و بسیر تجنیس [illegible] و چنین [illegible]

خوانده بیت از بحر سریع تقطیعش چنین است مفتعلن مفتعلن فاعلن

و اگر بحروف [illegible] شده خوانده بیت از بحر رمل تقطیعش چنین است

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن و احمد منشوری مختصر [illegible] است و در

شیوه شرح کرده است [illegible] و چون مختصر ازین ابیات

[illegible] در اینجا [illegible] در بیت [illegible] قرآن خواندن

[illegible] که آورده شد بیت [illegible] مثال [illegible]

چنان است [illegible] در بیت [illegible] مثال [illegible]

[illegible] فی [illegible] و من [illegible]

[illegible] فی [illegible] [illegible]

مثال [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] مثال [illegible] من حروف [illegible]

[illegible] [illegible] فی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مثال [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مثال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چنان [illegible]

[illegible] مثال [illegible] [illegible]

[illegible] مثال [illegible] [illegible]

دستم نیست الله عز و جل مثال دیگر مستعار که سالها مکان قدر مه
سرخ ساج ۞ وخیر حبیب فی الزمان کتاب مثال دیگر سرسم اوکر
وکل امره یرانا بحیل عجیب ۞ وکل مکان ینبت العز طیب مثال دیگر
غضب مرکب شعر چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ۞ چنین نماید شمشیر
خسروان آثار مثال دیگر از فصیح کرد شعر هر که تیغ دارد حجت باقت
زهر که دارد پازهر زهر بیند خود مثال دیگر من کلام لولو چه قدر دارد
میان نگار اگر هر چه قیمت آرد اندر یتیم کان نظم خسیس جانش
کرست عرضیه وکوید که آن را دو وجه فیه هست پهلوی دیگر مثال از شعر
تازی مستعمله کرده شعر یا لیلة اظلمت علینا لیلا قاربة الدجی
قد رکضت فی الدجی علینا داهیة ادهیة الاعجة فیتا عنا
ثلاث جلی هاربة الوجه قصه قافیه وحده
یکفا فیه هست دو وجه وجه دو جهة قافیه دو مثال از شعر

ثنام این کلام ترشد و جهان خبر گفته در زیب
تو آسمان سپهر ۞ صاحبقران کجا در تخت خسروی ۞ هرگز نبوده مثل
تو صاحبقران دگر ۞ بادی سپید و بخت جوان دگر دو اندر شیانه
تو پیر و جوان منقبت ۞ گیتی زبان کشاده بوجه تو در فلک ۞ بسته
بر خدمت تو بر میان کمر ۞ با مرکب سیادت تو کفش شرف
با مرکب سعادت تو همعنان ظفر ۞ و مرا چه قصیده ایست کرده
این صنعت نگاشته ام اندرین موضع اینقدر که آوردم تم
قول الفاضل بر جوهر ذهنش باران سخن تر دمپیر عارف
اندیشم در صنعت چنان هم دبیر شاعر در نثر یاد
چیزی بکیرد و گوید مرا هم چنانست با چنان هر چند داند تا خوش
زدن سائد در قرآن مجید این اسلوب مثال قال عز من
قائل انا کالعسل وزر وفضلان امینین ارزش

و دری ابرو [illegible] ام [illegible] ام [illegible]

مثال از شعر پهلوی [illegible] گریست [illegible] ام [illegible] آورد [illegible] فرشته

مثال از شعر [illegible] قیس عامر گوید [illegible] بالحبیبات الغانیات [illegible]

[illegible] نیلان [illegible] ام [illegible] مثال دیگر [illegible]

گوید شعر [illegible] وسوف [illegible] اقوم آل حصن ام نسا [illegible]

مثال دیگر شاعر گوید شعر [illegible] ام [illegible]

دیگر شاعر گوید [illegible] ام [illegible] الغافة ام [illegible]

[illegible] مثال دیگر هم او گوید [illegible] ام [illegible] جدید ام [illegible]

[illegible] از شعر پهلوی عنصری گوید شعر [illegible] چنان

جهان [illegible] است [illegible] جهان مثال دیگر گوید

ز [illegible] همچون صفت [illegible] همه عالم پر ز نور [illegible] است

[illegible] آن [illegible] آن [illegible]

مثال دیگر این صنعت چنان بود که از یک بیت یا دو بیت سؤال و جواب

آورده شود مثال از شعر تازی [illegible] قال [illegible]

[illegible] صدقت [illegible] قالت فقد مثال دیگر قاضی [illegible]

[illegible] گوید شعر قالت لیس [illegible] فقلت [illegible] کان [illegible] قالت

[illegible] قالت [illegible] فقد [illegible]

[illegible] ولی صفت [illegible]

این صنعت [illegible] ترتیب آرند و قصیده [illegible]

یک بیت [illegible] گویند مثال شاعر گوید گفتم مرا [illegible] بوسه ده [illegible] ترک

دلستان گفتا [illegible] بوسه نیابد [illegible] جهان [illegible] قصیده این

ترتیب است [illegible] گفتم که سؤال است و مصراع اول

و لفظ گفتا جواب است [illegible] مصراع دوم [illegible] که سؤال و جواب

لفظ گفتم و گفتا نباشد بلکه [illegible] مثال [illegible] گوید [illegible]

رواکیبد آن بت کشمیر ٭ که زیر حلقهٔ زلفت دلم بود اسیر
جواب داد که دیوانه شد دل تو ز عشق ٭ بدو بیارد و دیوانه را بگو زنجیر
توشیح و آن چنان بود که شاعر ابیاتی بنا نهد و شاعر کلمات را
باشد مجموع حروف تجنیس چنانچه و شاعر در اوایل ابیات
یا در میانه حروفی یا کلماتی آرد که چون آن حروف یا کلمات
بیرون آرند تصحیفی جمع کرده شود چیزی معنی یابد و لقب کسی
[illegible] و فروع و شعب بسیارست و بیشتر در قصاید
کار دارند و ما اینجا از بهر مثال بیتی چند اقتصار کنیم از کتاب [illegible]
[illegible] تشبیه [illegible] صاحب [illegible] ایام الامانه [illegible]
[illegible] و عال لسان [illegible] یا صاحب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آن [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] و [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible] مردم [illegible]
شعب [illegible] تشبیه دلم [illegible] و بجنت [illegible]
[illegible] دست ٭ [illegible] شد [illegible] ٭
[illegible] پیش [illegible] و اگر [illegible] دو بیت [illegible]
[illegible] جمع کنند [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] کرده شود [illegible] و اگر [illegible] کرده شود [illegible]
و همچنین [illegible] کرده شود [illegible]
باشد [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible] ٭	[illegible]
[illegible] ٭	[illegible]
[illegible] ٭	[illegible]
[illegible]	[illegible]

از فرقت + آن دلبر + من دایم + بیمارم
آن دلبر + سیمین بر + با دردم + بیدارم
من دایم + با دردم + بی [illegible] + بیزارم
بیمارم و + بیدارم + بیزارم + غمخوارم

مسمط چنان بود که شاعر بیت را بچهار قسم
تمام کند و در هر سه قسم سجع نگاه دارد و در قسم چهارم
قافیه [illegible] و این شعر را مسجع خوانند مثال از شعر تازی
حریری در مقامات آورده است + خل ادکار الاربع والمعهد
المرتبع والظاعن المودع وعد عنه ودع + واندب زمانا سلفا
سودت فیه الصحفا ولم تزل معتکفا علی القبیح الشنع + کم لیلة
اودعتها مآثما ابدعتها لشهوة اطعتها فی مرقد ومضجع + وکم
خطی حثثتها فی خزیة احدثتها وتوبة نکثتها لملعب

ومرتع + وکم تجرأت علی رب السموات العلی + ولم تراقبه
ولا صدقت فیما ادعی + مثال از شعر پارسی معزی گوید ساربان منزل
مکن جز در دیار یار من + تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن + ربع
از دلم پرخون کنم + اطلال را جیحون کنم + خاک دمن گلگون کنم + از آب چشم
خویشتن + از روی یار خرگهی + ایوان همی بینم تهی + وز قد آن سرو سهی
خالی همی بینم چمن + جایی که بود آن دلستان + با دوستان در بوستان + شد
گرگ و روبه را مکان + شد گور و کرگس را وطن + بر جای رطل و جام می
گوران نهادستند پی + بر جای چنگ و نای و نی + آواز زاغ است و زغن
و [illegible] در این اقسام سجع زیادت شود اما آنچه معروف
است [illegible] پارسیان مسمط را نوعی دیگر گویند و آن چنان است
که پنج مصراع گویند بر یک قافیه و در آخر مصراع ششم قافیه
[illegible] که بنای شعر بر آن [illegible] مثال از شعر [illegible] گوید

اند آنکه حروف ... آن ... کهن هیچ یک ... بود ... [illegible]

از جهت ... چنانچه ... [illegible] ... در شعر ... [illegible]

... [illegible] ... مثال ... [illegible]

... و مشهور است ... یک ... میان این ... [illegible]

پیشین ... [illegible] ... قدیم و هیچ صنعت قطع

این صنعت چنان ... شاعر ... [illegible] ... بیت

... [illegible] ... بیت ... بیت ... [illegible]

... مثال ... کریم ... [illegible] ... هزاران سال

... [illegible] ... و قال الله ... [illegible] ... از ...

... [illegible] ... ارباب دانش ... [illegible]

... [illegible] ... صنعت قطع ... [illegible]

... و ... صنعت چنان بود که شاعر در بیت ... [illegible]

ادا کند حروف هیچ کلمه از آنجا که در نوشتن بهم نه پیوندد مثال

از ... قرآن کریم ... [illegible]

و ... این ... [illegible]

مثال شعر ... دل ... جان ... [illegible]

... دل ... دل ... [illegible]

... هر مصرع ... صنعت چنان ... [illegible]

کلمات آورد که هیچ حرف از آنجا در نوشتن از هم گسسته باشد

... [illegible] ... در مقامات ... [illegible]

... [illegible]

... از مصرع ... و این صنعت ... [illegible]

آن دو بیت ... و هیچ حرف ... صنعت چنان

... [illegible] ... آن کند در نثر و نظم که ... حروف

... [illegible marginal notes] ...

و در صنعت حذف [illegible] مثال از شعر [illegible] بیت
که در صنعت [illegible] الجمله [illegible] قول و توحید بوده است [illegible]
داشته است از الف [illegible] و [illegible] حرف [illegible]
بکلام منظوم گفت آن که در [illegible] حرف [illegible]
[illegible] رسیده که در عربیت [illegible] هرچه گوید [illegible]
نشیند [illegible] کان آن [illegible] منتظر شده [illegible]
[illegible] و [illegible] و درین چهار [illegible]
بن عطا [illegible] گفت الحق [illegible]
تعجب [illegible] از قدرت او در حذف حرف [illegible]
مثالی دیگر [illegible] در مقامات [illegible] خطبه آورده است [illegible]
از آن خطبه حذف کرده و اول خطبه این است الحمد [illegible]
[illegible] المحمود [illegible] الواسع العطاء [illegible]

آن خطبه [illegible] مثال از شعر [illegible] حرف الف است
[illegible] خدمت [illegible] بحضرت [illegible]
[illegible] کند [illegible] مثال از شعر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الروح [illegible]
[illegible]
از شعر [illegible] حرف الف [illegible] زلفین [illegible]
[illegible] زلف [illegible]
[illegible] نرگس [illegible] چشم [illegible] زلف [illegible]
[illegible] دلبری [illegible]
[illegible]

زرد و بنفش بود و لعل [illegible] که چه برگ زردی [illegible]
و چشم تو چشم [illegible] هر سو که [illegible] گاه [illegible]
[illegible] معشوق [illegible] پسر [illegible]
سیاه [illegible] آمیخته بود و تجنیس [illegible] چنان
دبیر پیشه [illegible] در نظم [illegible] آرد که [illegible]
و تحریف خطی مثال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثال [illegible]
[illegible] مثال [illegible]
[illegible] مثال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثال [illegible]

تجنیس [illegible] پسر [illegible] چشم [illegible]
و تجنیس صحف [illegible] چنان [illegible] که دبیر پیشه هر در نثر یا در نظم
الفاظ آرد که حروف یک کلمه [illegible]
مثال از نثر [illegible] اکرم [illegible]
[illegible]
همچنین مثال از نثر [illegible]
شعر [illegible]
[illegible] مثال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثال [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] تجنیس [illegible] چنان باشد
که دبیر و شاعر در نثر و نظم الفاظی استعمال کند که [illegible]

الفاظ را صورت نگاه دارد از نقطه و حرکات چنانکه ...

بحسب و تقریب شود و این تصحیف اگر کرده باشد که منسوب ...

مرکب چنان بود که حروف در هم پیوسته بود و بجهد و تکلف ...

و مقابل پیدا آورد تا تصحیف حاصل گردد مثال از نثر ...

تصحیف ... بن محمد ... مثال ...

و مثال دیگر ... تقطیع و مقابل پیدا ... تصحیف

بجهد و تکلف پیدا آورد مثال از نثر تصحیف ...

... الامام علی ... مثال ...

توان خواند ... مقاطع و مفاصل کلمات در تصحیف ...

آن بجهد و تکلف ... مثال ... تصحیف ...

... دیگر ... تصحیف این لفظ ...

... در میان دولت ... مثال دیگر ...

... دیگر از شعر ...

انت الفتاه انت البحث ... از شعر ...

گوید ... باشد ... دیگر ...

... که ... نشانه ... که ...

دوستانه ... خبر ... باد ... ترک ...

... که امروز ... که ...

اگر ... من ... من ... که ...

کردم ... باشد ... گرانه ...

... بجهت ... که ...

کرده ... هم از ... گنده باشم ...

... کتاب ... که ... بشارت ...

... چون ... که ... کار ...

... باشد ... که ... [illegible]

گفت رخنی چند لبی گر چو بسته در دو شه کلت از اجستام مرت
غایت غرابتی چه بعضی گر در کران اقتباسات اچ چپ ازین شعر
یک تصحیف یا در خلایت هرچند ابیات دخیر نیش خوبا
ندارد و آن مثال را تمام است و من در تصحیفات مختصر خاتم
و در آنجا هم در نظم و نثر خویش آورده هرگاه آن دو بیت آورده شد
تصحیفات او را معلوم شود تجنیس خطی شم و شاعر حضرت
تا هر جا بیر نظم کند با حضرت پیر تبارزی و من هرگاه مثال
بیاورم مثال ترجمه پیر سبارزی بیگم دو بیت نادر و آن این است
آدم پیر روت مرد هر خویش را بر فطرت یک رنگ ثبت شود
دارد و زنانه عکس دل من ز دانشم خرم دلا که دانشش از میان شود
ترجمه من لفظ لفظ این است عدلت زمانه فرقها و لکن لها
لیس بروقه العذل تحقیق حسنه دی القدر انقضا بنقضها

نوی لعبه به بعض فرجه فتعان مثال ترجمه از پیر باحسن قصر ورودی
اول ما قیل حال شود و قد سا بود حلو لطیف شاعر
در اشباع مثال ان اشعار تجنیس قالا ان است اولا کاری
دانا تقهر فی الطریق ترجمه تجنیس تکریم هر من مان کرم کان اشتراک
مثال دیگر تغیر چاره بگیم داده و هم به بیم یکی از بیت غزلی
با بیهم من ذلک نبده با بود داد مرا پایه الفیا تجنیس خطی
و شاعر ام عشق قرینه را کرد بیت در شیوه میاید تجنیس با قلب
با کتاب یا تشبیه یا جوهر دیگر تجنیس چنان باید که نخ بیکی
و در جا شد و از قول و الفاظ و نقش خاطر تجنیس آنجا
در حسبه بر نگاه و خاطر از رفته از استخراج آن جا باید مثال ترکیب
من کرم در ام برق خیر العرب ثم القلب جمیع مروف فذلک
من فصر فی القلب قربا و هم این قسمت تجنیس کرمن گفته ام

در تعیین شفت انتقال بغیر ورن جمع تعلق کل بیت مراه و ده
تعیین نسبت جنس و انواع تعجب نسبت تجنیس و دو جمع مثل شم
بر پسر شاعر کرد دو نهر بیک عروبه هم دو جمعت ده ز دیبا بود
سلیب اگر دم بود نگاه و بود دم و عجب گفتم چه نهر است
گفت کرم را انتقال بیدگوید دو دو هم عن طلب مثال دیگر از المعلل
آتش ترکیه اندام مثال تجنیس زر کاذ ربکی نقش نشانه ابتلا و
بهره بیکی تیسه نام بت من در شناسی تیار ان بت که بو عیش
قرین بیت تکثیر تجنیس بیست دان بیت که مستوا از اوزان
سوال کیست دویم هر اعتبار کی تنیه مثال از شعر تجنیس دیگر
تعیین جرا تخفیف است نسبت فرانقل جمعیت تجنیس
فرانقال بنده در این مال عاجز تجنیه فیلک ده عهد است
دو دو فر بعوال تبدیل مثال دیگر تجنیس در شعر

ایشان اول تجنیه در شعر این هم ارق او قطعا از بیت
بیت بر مثال از شعر پارسی معتبر کرد در قلم چه پلک بیت زیر سپهر
بدقعه تیره شکل تیر به درست گشته ملک چو تیر کجا کجا گردید در کمان
بکند و جان کجا نالد بر آسمان بنالد تیر از دست خواجه نشان
بسر سنگ زشکلات عنا پر خیره دو بصیره هر آنچه هیچ بر اوج
کند تالیف هر آنچه دوم فرید و کند تقریر مثال دیگر من کریم
در انگشتری هیچ آتش آسمان کرد افتاب اندر کرده قرار
نعت و محنت از آتش آسمان را چنین بود از اگر خود نهان
بر اقصا نگاه حباب او نهار ز ظلم کار رخ چه پر کاشی
در آزار کفت زدگیر بشارت بخت زدگیر اشارات
بدار عاشق نزارند و پیکراه نزد و خفته بیان عاشق نزار

آن قصد این صفت ...
...
گفته بودی مطرب ...

زاو شد ز چشمهٔ شربت عشق * بفته شد تا که [illegible] وقت ای
ست و فو تو از نیاز جنم * ست کو کمتر از دانت تنگ
یست از دو چهار عقد شده * و هر دو ره هیچ مهره از
التضمین این صنعت چنان باشد که شاعر مصراعی یا بیتی از دیگران
کسی که در میان شعر خویش بیاورد بجای که سخت لایق بود بجای تمثیل
و عاریت نه بچیزی سرقت و آن بیت بیاورد که سخت مشهور
نه بود اشارت کند چنانکه شعرا [illegible] تا تهمت سرقت بر گوینده کان ننشیند
مثال از شعر تازی امیر ابو احمد عبیدالله بن عبدالله بن طاهر گوید
در آن وقت که پیر شده بود و از میان خاندان خود بزرگوار تر جز او
کسی دیگر نبود و دو بیت مشهور عرب را تضمین کرده و قال و [illegible]
[illegible] * وقد اسرت
بعدها من بعد انسها [illegible] موحشات [illegible] کان لم یکن

بین الحجون الی الصفا انیس * و لم یسمر بمکة سامر فقلت لها
والقلب منی کانما یقلبه بین الجناحین طائر * بلی نحن کنا اهلها
فابادنا صروف اللیالی و الجدود العواثر * و لم [illegible]
[illegible] سوای [illegible] الملک [illegible] و دیگری گوید [illegible]
فیه [illegible] فالله [illegible] مثال ان [illegible]
از [illegible] مثال از شعر پارسی حکیم
التضمین مصراع [illegible] تضمین کرده [illegible] تیغ [illegible]
فلک * چنین [illegible] شمشیر [illegible] آثار [illegible] این صنف چنان
که چون شاعر در صفت چیزی مبالغت کند و [illegible]
انشاء از سکینه بنت الحسین که در آن وقت که اختر [illegible]
[illegible] اکر [illegible]
[illegible] بعدها [illegible]

برش علی قتا به مثال دیگر نصر بن حسن از قیاد که شعر وصل کتاب کتان
اخف عا بن حب ج لعوض و اول شعر علی و ... وصف و جمعه
مستوفی مثال از شعر پسر در زبان مردمانست که چشم ... که ... مبالغت
اینه که نه قلم چکسر است دوچیزی کر ... دیگر کرینه ... شیخ ...
نام بر تو مثال ... تنی ... التیس که شعر من القاصرات الطرف
لروت محول من الذر فوق الاتب منها لاثر ... و این ... بغایت
خوب است و ابو عثمان عمر بن بحر ... که ... هر که ... کند در ...
بر ... عاب امرء القیس ... خواهد بود شعر ... ان ... ناظر ... البوم
... مثال دیگر ... که شعر کفر ... لولا ...
... لم ... مثال دیگر ... که شعر ... علده
... الواحد ... الکرامه ... من ... الیوم ...
... مثال ... دیگر شاعر که ... من ...

... البیوم ... ان ... عل ...
مثال دیگر ... پسر ... که شعر ... وصف ...
... فراخ ... کام ... ارقتال ... بیاید که
... مثال دیگر ...
... مثال ... فرخ ...
... مثال دیگر ... که شعر صراب کرد که ... اگر ... هر دو جهان
... نظیر مثال و که هر دو ... عطا ...
... مثال دیگر ... که شعر ... مرد ...
... بیت ... کل ... بیت ... انگشت ...
... تقسیم ... نشان ... بیت ... الجمع والتفریق والتقسیم ...
... جمع ... تفریق ... تقسیم ... جمع ... تقسیم ...
... تفریق و تقسیم ... و ...

یا زیادت را در یک صفت جمع کند و این صنعت را جامع [illegible]
صفت جامع را بود که مشعر بود و [illegible] بود که مشعر بود مثال از شعر تازی
شاعر گوید شعر [illegible] ، [illegible] فی ظلام [illegible]
در این بیت شاعر احوال خویش را و زلف معشوق را و شب را جمع کرده در صفت
ظلمت و ظلمت جامع است و مشعر مثال از شعر پارسی [illegible] گوید [illegible]
[illegible] است چون [illegible] ، و شب هم چون [illegible] ، و در این بیت شاعر
آسمان را و [illegible] را [illegible] و [illegible] را [illegible] جمع کرده است
و [illegible] جامع است و مشعر مثال دیگر هم از گوینده [illegible] کاهی چون [illegible] است
و چنبر کوژ پشت [illegible] ، در مصراع اول این بیت شاعر
جمع کرده است میان [illegible] و معشوق در صفت [illegible] و [illegible] جامع است
مشعر [illegible] در [illegible] بیت ، در مصراع دوم جمع کرده است
میان [illegible] بیشتر [illegible]

جامع است و مشعر التفریق [illegible] این صنعت چنان است که شاعر میان
دو چیز جدایی افکند با آنکه جمع کرده باشد مثال از شعر تازی [illegible] گوید شعر
ما نوال الغمام وقت ربیع ، کنوال الامیر یوم سخاء ، فنوال الامیر بدرة عین
ونوال الغمام قطرة ماء ، هم از اول بیت جدایی افکنده ام میان
ابر و عطاء ممدوح [illegible] ممدوح و عطاء ابر را [illegible] شرح داده ام مثال
از شعر پارسی [illegible] گوید شعر [illegible] ، [illegible]
او نیز در اول بیت جدایی افکنده است میان [illegible] ممدوح [illegible] شرح
داده است التقسیم هذا الصنعت چنان باشد که شاعر دو چیز را یا بیشتر در
بیت [illegible] و ترتیب [illegible] قسمت [illegible] مثال از شعر تازی
[illegible] گوید شعر [illegible] ، [illegible]
[illegible]
[illegible] مثال از شعر پارسی [illegible] گوید شعر [illegible]

درین بیت دلبر یکی گفته است و دوم سخن سیم عنبر و بتقسیم و از

بیان ترتیب است و شعرا را بیش ازین صنعت تقسیم چنین کنند که از جمع

را صنعت تقسیم مجموع جمع با تفریق این صنعت چنان باشد که دو چیز را

جمع کنند و تشبیه بیک چیز باز میان ایشان بیان اختلاف به صفت تبیین

مثال از شعر ازرقی که گوید دو چنگ کان [illegible] فرخنا [illegible] قیصر کان

فرخنا در بیت جمع کرده و هم میان دو معشوق و دل خویش آتش را

تفریق کرده هم بروشنی و سوزانی مثال از شعر پیر خویش دو تو هر دو از گل

زدیم اینچه من از دو تو از برآید جمع با تقسیم این صنعت چنان باشد که شاعر

در بیت مختلف چیزها را جمع کند پس قسمت کند مثال از شعر ازرقی که گفت

حتی اقام علی ارباض خرشنة تشقی به الروم والصلبان والبیع

للسبی ما نکحوا والقتل ما ولدوا والنهب ما جمعوا والنار ما زرعوا

در بیت اول جمع کرده است رومیان [illegible] و در دوم [illegible]

و نصیبی شقاوت است اگر در بیت دوم تقسیم کرده است که شقاوت چه چیز

از آنچه پیش گفته است مثال از شعر پیر خویش گوید دو چیز را هم که تشبیه

سر دو چیز ده عدو را [illegible] و دیگر را انعام درین بیت ممدوح

ممدوح را جمع کرده است میان دو چیز [illegible] پس قسمت کرده است

[illegible] پیدا کرده است جمع با تفریق و تقسیم جمع این هر سه [illegible] است

و من هیچ نظم ندیده ام که این هر سه حال را جامع بود که یک بیت

اگر [illegible] بند کرده بند دات [illegible] بند کرده است [illegible] چه پنهان [illegible] بند تو

از آهن است و بند من از غم بند تو برپا و بند بند دات بر جان است

درین دو بیت شاعر جمع کرده است میان معشوق و میان خویشتن بند

کرده شدن و ازان بند کرده شدن را تفریق کرده است بر پیدا [illegible]

باز در بیت دوم تقسیم کرده که هر بند چگونه و بر کجاست التفسیر الجلی تفسیر

[illegible] لفظ [illegible] چنانکه تفسیر محتاج بود [illegible]

یو وقت تفسیر کردن همان لفظ را باز آرد و تفسیر کند مثال از شعر تازی

من کان یعلم سحر و ردی یحیی و تجارة یحیی الفعاة و ردی کل من

یحیی در این بیت اول است در لفظ مبهم آمده و در مصراع دوم

آن همه را لفظا دیگر در تفسیر کرده شد و این صنعت را تفسیر الفاظ

نیز خوانند مثال از شعر پارسی عنصری گوید به بندد و بگشاید و بستاند

و دهد تا جهان باشد شاه این چهار کار آنچه بستاند ولایت

آنچه بدهد خواسته آنچه بندد پای دشمن آنچه بگشاید حصار و تفسیر خفی

چنان باشد که این الفاظ مبهم که به تفسیر محتاج باشد به وقت تفسیر کردن از

آورده نشود و پوشیده گذاشته آید مثال قائم کین و مهر جانش مرد

دل چگونه ... نبرد همی ریخته و همی آخته همی سوخته و همی

ساخته مثال دیگر مهر عبده گوید چه بیت نکاری چنو دگر نبود

چو من ... و چون من ... در ... ...

بجهان بحسن و حسن و سخاوت نیز هست از جمله صنعت چنان

باشد که دبیر یا شاعر در نظم یا در نثر لفظی آرد که اگر از آن لفظ حرفی را

اعراب دیگر کنند سخن از مدح بهجا شود مثال از نثر تازی الله معذب الکافر

و محرقهم بالنار اگر درین نثر حرکت ذال معذب و را محرق

کسر کنند عین اسلام است و اگر فتح کنند محض کفر گردد مثال

از نثر پارسی فلان پیوسته در کار زنان است اگر درین نیز را از کار زنان

بسکون کنند وصف شجاعت کردن و سخن مدح بود و اگر کسر کنند وصف

حال بر گردد و سخن ذم بود مثال از شعر تازی من کان یعلم رسول الله

کذبه الاعادی قولهم ویل للکذب درین بیت ذال کذب

اگر کسر کنند مدح رسول بود و اگر فتح کنند العیاذ بالله ذم رسول

گردد مثال از شعر پارسی شاعر گوید سخن ... را کند تاج ور از

سخنم که مدح تو شد زانکه گهربار از سخن کرد و ردیف فرق است
در میان قافیه و ردیف و قافیه الفی باید و ردیف باید از پیش
حرف اصلی چون ابر و در دیده و نور دیده و غیر بسیار است این تعلق
بعلم قافیه دارد و ردیف کلمه ای باشد بعد از حرف روی در شعر
پارسی و شعر را این صنعت مردّف خوانند و تازیان ردیف
نشناسند از محدثان عجم کرده و فخر شعرا عمر بن عمران الجرجانی
رحمه الله قصیده دیدم تازی در مدح خوارزمشاه علاء الدوله و الدین
مردف است و ردیف کرده بر منوال عجم و مطلع قصیده این است
شعر: مثل ... الله ... الحمد ... ولد ... مثل از شعرا
هر که چون تنظیم حال او قوام کار جهان تمام گشت و قبال شد
چون مثل و کرم نیکم ... جهان چون ... هست که عمر ... باب
صد شادی بیکی ... بیشتر اشعار مردّف است و ... وقت

... و ردیف را ... چون ... بوده قریب هزار ... و ...
بعضی از این صناعت عجب داشته و شعر مردف را محجوب گرفته
بعضی آن گفته اند که چون آنچه شعر کرده اند پیش از قافیه در بیت بیاید
بیاید ردیف را پیش از قافیه مثل ... پس منکر بیاید شاهد
بر آسمان دارد تخت ... است ... تو کلاه از تخت ...
... که ... رفت ... چو ... و جو ... از تخت لفظ
دین دو حاجب است و در هر مصراع باز آمده است و لفظ
تخت و بخت قافیه است و ... بقول ... حاجب
... چنان ... گشت ... آن گفته ... الفاظ ...
... که حاجب پس ... که ... و ... مثل از شعر ...
مثل شعری و لکن ... قرة الله ... المهاجرین ... مثل از شعر
... کرد ... شعر ... که ... است ...

بجمالت ... و خبر و یک من آن ... که ذکر شد و بطریق

سپرد و این اسلوب نگاه دارد و بهتر باشد زیرا که ...

کند و بدیع باشد عیش ممدوح بقبال به ما خوش کرده شد و لذت

برده الکلام ... این چنان شد ... ابیات خوشی را بجهت ...

و شکایت ... که ... مثال ... [illegible]

[illegible] فان ... فلیجه لا ... من ... [illegible]

من ... و خطاب ... مثال ... [illegible]

علی ... من ... مثال دیگر ... [illegible]

... مثال ... [illegible]

من ... جان ... دراین باب ... [illegible]

و حقیقت ... مثال دیگر ... [illegible]

... علی النقی ... دیگر ... [illegible]

... بسم الله ... مثال ... [illegible]

... حبیب ... [illegible]

... و اول ... مثال ... [illegible]

... خوشی ... [illegible]

... مثال ... [illegible]

... مثال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

مثال ... تبارک الله این عجب ... [illegible]

... [illegible]

شاخ سپید در شانه دوم تشبیهست و ادب بیان چنین
شرح کرده که معانی [illegible] الفاظ خوب نظر کرده و در تحقیق
رقت نگاشته و من میگویم که این از جمله صنعتهاست که چون
عقلا و فضلا در نظم و نثر چنین میباید و هرچه برنگویند نباشد سخن
خوام بود و آنکس را نشاید اما مثالی چند از آنچه قدما در کتب
نسب آورده اند درینجا بیاوریم [illegible] شعر تازی [illegible] و بسیع بیان
[illegible] کافور و سیف [illegible] فراق و [illegible] غیر [illegible]
و من [illegible] غیر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] همی کشتی [illegible] شجاع [illegible]
[illegible] [illegible] دستم [illegible] فراق [illegible]

بود دست [illegible] تشبیهی [illegible] کرده شرق و در غرب آمد
کبر و رتبت و سلطان [illegible] در تشبیه و تمثیل که ادب [illegible]
[illegible] کرده ان [illegible] تشبیهست چنانکه [illegible] [illegible]
مثال ادیب ترک [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مثال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible]
مثال [illegible] [illegible] آب در دیده [illegible] کرد [illegible]
[illegible] [illegible] تشبیهست چنانکه [illegible] شعر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] یاد کردن [illegible]
[illegible] برین اسلوب [illegible] که بلفظ زیبا تر و دلپذیر تر بود مثال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

و آنچه بعضی از حروف را از خویش ابیات کرده است شعرا را بدان صنعت

که ممدوح او را ... بوده است و ... علت شعر بوده ...

اگر هر کسی را با بسیاری همی گفتند ... و گلها ... و در این بیت

ابیات با بسیاری صفت شده ... ساخته ... و این صنعت مستقل است

... بسیار است چون این جمله ... کرده

مدح و صفت آفرین را و هجو و هجا نفرین را تشبیب صفت

حال معشوق و حال خویشتن در عشق او گفتن ... تشبیب و غزل نیز گفته

... مشهور است ... آن است که صفت هر چیزی گفته شود

و هر حال که شرح داده ... مدح ممدوح آن تشبیب ...

... که هر دو مصراع قافیه نگاه داشته باشد چنانکه ابیات

مطلع قصاید باشد ... خواهند که مصراع ... را

قافیه نباشد ترجیع ... کرده ... شعرا ترجیع شعری

است که خانه خانه کرده ... خانه دیگر ... که تمام شود

یکی بیت بیگانه بیاورند پنج بیت یا ... بیت و قافیه هر خانه

خانه دیگر شود و آن بیگانه را ترجیع خوانند و آن بیت بیگانه ...

باشد ... بیت ... که در ... هر خانه ... بیاورند یا ...

آن مخالف بود ... قافیه ... یا چهار ... قافیه ... ابیات

بیگانه ... ترجیع ... یک خانه دیگر ... ملمع ... ملمع ...

... شعر ... خوانند که آورده ...

... کرده ... کرده ...

بود ... اگر ... از هر طرف ...

و این ... مثال این ... شعر ...

... بیت ... و ... دیگر ...

همان بازمی آرد فضل بران قطره قصه عمر ندیم ابر و رشحه
رونده خیره خیره ازین چشم سیل بر زان قصه قطره قطره بارست
شد که زان خبر خیره خیره دل ازان خبر بار بعضی گفته که
آن بود که لفظ قافیه دو بار بیاورد گوینده مثال من کیم زهی مخالفت
فلک تو خطا خطا زهی موافقت صدر تو صواب صواب تجنیس
باقیست و آن در نظم و در نثر لفظی را آورند که بجنس شکل شبیه در لغت
یکدیگر باشد اما کنند تجنیس الفاظ متشابه قرایه در پی یکدیگر بر وجه
تر زیادت چنانکه این الفاظ قافیه در است [illegible] تا بوده چه تجارت
سیستگی که کس بهرا بیز نتواند گفت بگیدم که بنشس در نیا وید
و مثال این که آسان باشد تجنیس و مانندش و در آن بود که
زبان شعرا خوب خواسته شعر خطبه و آنچه بیندیشد انشا کردن
باشد و بعضی را به بهتر [illegible] شعرا از شیدن شکر گوینده فصل

نفسه بدرستی بود تجنیس بعضی را از شیه که بیشتاب
[illegible] شتاب را گوینده [illegible] تمام شد این نوع و نقش شدیت
و شعرا شعر غزل شعر را آگاهی که الفاظ او و قوی محکم سهولت
نرم شده باشد و مشتاق شده است و شعرا شعر [illegible]
که بعضی مصنوع بود و گفته آنکه خرافات [illegible] است
و آنکه صنعت رکاکت [illegible] شعر و استادان را
شعر [illegible] [illegible] آن گفت [illegible] [illegible]
ازین جنس [illegible] [illegible] [illegible]
این کتاب را تمام کردم که [illegible] [illegible]
[illegible]

رسالهٔ جهادیه

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

ربنا وفقنا لجهاد النفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حق جهاد [illegible]

[illegible] من شرایع الاسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل**

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انسبت ایست در کار حسد قلاق ابلیس شقایق پدید بود در قرنه
آنجا که فرخنده شاه و فرزند و از جناب جمشید و بخت و دوران
انتشار داده و ساخت آنکه خاتم عالی رواج گرفت و از مدت نهان
بر رضای حسلم در خوان علم حرف منبع فیض ایجاد کرد و از نوادر فیض
عاقبت تاب قوم و انکار قوم بنا بود بحر حیرت پوشش آورد و بحث
در نشستی آمد طوفان بموج طغیان برانگیخت و در زمین از نگون
برده شد کار دین درست کرد و کشتی نجات خواست خلیفه جلیل نقلت
وباک لفت معارف بر بساط حسن التفات میکرد و چندانکه شرح
سید و جستجو در نه سیدی ادم بهشت قصد تحقیق این اسم
وقصر ختم جنت در سعید فارغ شد و بمقصود شد و گرفته در فرو
از نسیم رحمت از گلشن فرحت در متراز شد و بر جوی در چه رود که
از یقین آهسته آیست و خانه و انکار از گلین الله بهشت سیر کتاب
و عیب جستم ستمگر قلب سپید شعر دست تست و چند انکه از رو حرف
افشا شده دارد رایت میکرد شکران در ظلمت قوات خلاف عزتی

[illegible]

[illegible] بتیغ [illegible] مهران [illegible] باقتضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ساعت [illegible]

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] وقت [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible] چنان [illegible]

[illegible] جانب [illegible]

[illegible] زلف عنبر [illegible] چشمه [illegible]

[illegible] زلف [illegible]

[illegible] زلف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] شام [illegible]

معراج [illegible] سبحان الذی [illegible] المسجد الحرام

الی المسجد الاقصی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اتفع مصفا و داعم علام و داعم که برقم تحفه زین صفه سپاس کس
قاعب مراتع حرم دولت شده قرة ثم د ثم فرزند مضم پدیدت بدان
پیدا کیم کرده [illegible] و اوراق در انواع این سیاق چهار چغتای
خاقی [illegible] دفعه [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible]
دان [illegible] [illegible] [illegible] اگر حقایق [illegible] [illegible] [illegible]
حنک [illegible] محبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اعلم [illegible]
الکرایم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بضبط [illegible] نظم و نثر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فصیح [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] [illegible] [illegible] چراغان [illegible] عشرت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گشاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قلم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

مرتعشین ظلمات دنیا ❊ فراتی درپس جهاد ❊ چون ...

وانهر قسم ... علیه ... بفعل حجارت ترم کشته من حام وظلم

وبیام ❊ وحفظ دیهه وعاقی ❊ سا غو لفظ ... فقر کان ...

حاجت ... کتاب ...

... ضرب ...

... ❊ یاجتنوا جنات عدن ...

والاخره ❊ فی ... الایمان ... ❊ الا ... وجه ...

... ابواب ...

... سخت کتاب ...

...

...

...

... ابواب ...

... والقطع

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سئل عن بعض الحكماء وقد قال حين انكشف [illegible] الاشرف
ورقة بعضهم [illegible] فقال بعض الصلحاء
من امات شهوته احيا همته وقد قال بعض البلغاء
عقل الهوى مطية الجهل والدنيا دار الفتنة فاترك
الهوى تسلم واعرض عن الدنيا تغنم فلا يغرنك
هواك بعد [illegible] فلا تشتغل بذلك عن
[illegible] نعمة الهوى تنقطع وعاقبة [illegible]
ويبقى عليك ما ركبته من المآثم وقال بعض
اهل الفقر [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] در معرفت [illegible] پس اجزا [illegible] و این دو قسم است یکی [illegible] و دیگری عملی علم تصور حقایق
و تصدیق [illegible] [illegible] قوه انسانیه اوّل [illegible]
[illegible]
[illegible] موقوف [illegible] [illegible] و تصدیق به حقایق [illegible]
یکی علم [illegible] [illegible] دیگری علم [illegible] دوم [illegible] و دیگری [illegible] منقسم میشود به [illegible] قسم یکی [illegible]
[illegible] دوم [illegible] [illegible] سیم [illegible]
[illegible] اوّل [illegible] دوم ریاضی سیم طبیعی هر یک ازین علم [illegible] [illegible]
[illegible] امّا اصول [illegible] یکی معرفت [illegible] [illegible]
[illegible] دوم معرفت [illegible]
[illegible] و فروع این [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] اوّل معرفت [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] فروع علم [illegible] [illegible]
[illegible] اوّل مبادی [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] [illegible]
[illegible] پنجم [illegible]
[illegible] ششم [illegible] [illegible]
[illegible] هشتم [illegible]
[illegible] و فروع علم [illegible]
[illegible] و علم [illegible]

وأجوب عصبة يغبط بالنجاد وليدها

صبغتها ظهور جيادها

... باتت ابكينه خطب الشدا

... ان اضحكن باب العدا

على الاسد ... وعنده ... فقف

يجعل ... وجميع ... قطر واسم

ويكل على الباب ... مهود ... فانهم وخاب

يبعد عن التغلل ... وتدعت ... ودعوا

... هذا ما اشغله ... من اعند

اغا القاعدين ... اشبع فتمنحت به

بل يبع كالنكبة ... ادرى

ليدخل كالعقاب ... هيلا فقط وراس

ام يدخل كالثعلب ... جانب

مدى الدهر لم ... والليل اخضر جنة

وعذلت اهل العشق في ذمه

آمد بجال ... وعاد

تعجب كيف يموت من لا يعشق

يجود علينا ... وهو

من لم يبت والحب يقرع قلبه

لم يدر كيف تفتت الاكباد

من شب ... تجري ...

...

١٩٥١